

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

کلام مرحوم محقق نائینی (اعلی الله مقامه الشریف)، در بحث بساطت مشتق را با اشکالاتی که بر کلام ایشان وارد بود بیان کردیم. در این بحث دو مطلب باقی می ماند که یکی کلام مرحوم محقق اصفهانی است و یکی هم کلام امام رضوان الله تعالی علیه که با نقل این دو بیان این بحث را انشاء الله خاتمه می دهیم و نتیجه می گیریم که آیا مشتق دارای یک مفهوم بسیطی است یا مرکب است.

کلام محقق اصفهانی

مرحوم محقق اصفهانی در حاشیه‌ی کفایه، فرمودند که ما یک بساطت لحاظی داریم و یک بساطت حقیقی داریم. بساطت لحاظی همین است که آن صورت علمیه‌ای که از یک لفظ در ذهن انسان انطباق پیدا می کند یک چیز است. آن صورت تصویری یک چیز است و یک معنا به ذهن خطور پیدا می کند و یک تصور واحد و فارد است.

فرمودند در بساطت لحاظی هیچ عاقلی شک ندارد که مشتق یک بساطت لحاظی و تصویری دارد و وقتی ضارب را تصور می کنیم یک معنا به ذهن می آید؛ اما بساطت حقیقی که معنایش این است که آیا حقیقتاً انحلال به دو مفهوم پیدا می کند یا اینکه حقیقتاً انحلال به دو مفهوم پیدا نمی کند.

اگر انحلال به دو مفهوم ندارد بساطت حقیقی می شود و اگر گفتیم حقیقتاً انحلال به دو مفهوم دارد، می شود ترکیب. اینجا ولو کلامشان در کتاب «نهایه الدرایه» خیلی در اینجا روشن نیست اما از استدلالی که فرمودند، فرمودند به نظر ما مشتق دارای یک معنای ترکیبی است که به حسب انحلال به وجود می آید. ترکیب حقیقی. مشتق مرکب است از یک ذات مبهم معنوی به یک عنوان و به یک مبدأ، بنابراین ایشان را هم جزء قائلین به ترکیب قرار دادند. از کسانی هستند که قائلند به اینکه مشتق یک مفهوم ترکیبی دارد عند الإنحلال العقلي.

ادله محقق اصفهانی

مجموعاً در کلمات ایشان برای این مدعا که مشتق یک بساطت حقیقی ندارد، بلکه ترکیب حقیقی دارد در کلام ایشان چند دلیل اقامه شده است. دلیل اول مسئله‌ی تبادر است، وقتی که ما لفظ عالم را می شنویم آنچه که به ذهن تبادر پیدا می کند علم نیست که همان مبدأ است، آن چه که به ذهن تبادر پیدا می کند، یک ذات مبهم معنوی به علم است. عالم یعنی دانشمند نه دانش، آن که به ذهن می آید یک چنین چیزی است پس دلیل اول تبادر است.

دلیل دومی که اقامه کردند این است که اگر در مفهوم مشتق ذات در کار نباشد، ما نمی توانیم مشتق را بر یک ذاتی حمل بکنیم، این که می گوییم زید عالم، این که عالم را حمل بر زید می کنیم این خودش دلیل روشنی است بر اینکه در عالم در مفهومش ذات وجود دارد و اگر در مفهوم عالم ذات نباشد، یعنی عالم بگوییم یعنی علم، این قابلیت حمل نیست.

دیگران گفته اند ما مسئله را از راه اعتبار حل می‌کنیم، می‌گوییم بین عالم و علم فرقی وجود ندارد الا در مقام اعتبار و لحاظ. در عالم اعتبار شده است لحاظ لا بشرطیت از حمل، یعنی قابل حمل است؛ اما در علم لحاظ شده به شرط لا بودن از حمل، ایشان می‌فرمایند این مشکل را حل نمی‌کند. ما تا ذات را در مفهوم مشتق قرار ندهیم حمل امکان ندارد. اعتبار طوری نیست که سبب انقلاب در واقع بشود. اعتبار سبب نمی‌شود که ما یک چیزی را که قابلیت حمل ندارد اعتبار کنیم و با اعتبار قابل حمل بشود. حتی تعبیر دارند که می‌فرمایند حتی اگر هزار مرتبه اعتبار کنید واقع را که عوض نمی‌کند و حمل در جایی است که در حمل شایع صناعی باید بین محمول و موضوع اتحاد وجودی باشد واقعا، اعتبار که نمی‌تواند اتحاد وجودی به وجود بیاورد؛ بنابراین تا ذات در مفهوم مشتق اشراب نشده باشد این مشتق قابلیت حمل را ندارد.

دلیل سومی که ایشان اقامه کرده‌اند و در محاضرات هم این دلیل به تبع ایشان ذکر شده عبارت از این است که گاهی اوقات موضوع قضیه خودش یک مشتق است، آن جایی که شما می‌گویید «الکاتب متحرک الاصابع»، اینجا موضوع قضیه زید نیست، موضوع قضیه خودش مشتق است. اگر بگوییم مشتق همان مبدأ اشتقاق است کاتب یعنی کتابت، یعنی کتب، اگر این باشد این نمی‌تواند موضوع قضیه قرار بگیرد، این قابلیت این را ندارد که متحرک الاصابع بر او حمل بشود، شما مثل اینکه بگویید العالم متحرک الاصابع به جای عالم علم بگذارید؛

آنهايي که می‌گویند مشتق یک معنای بسیط دارد می‌گویند عالم ای العلم، وقتی علم شد می‌توانیم بگوییم علم را موضوع قضیه قرار بدهیم؟ نمی‌شود حتما باید ذات در مفهوم مشتق اشراب شده باشد.

دلیل چهارم این است که گاهی اوقات مشتق را ما متعلق یا موضوع برای یک حکمی قرار می‌دهیم مثلا می‌گوییم اکرم العالم، عالم را اکرام بکن، اکرم العالم اگر کسی بگوید مشتق با مبدأ اشتقاق که یعنی علم یک معنا دارد، فقط فرقیان در این است که یکی لا بشرط از حمل است و یکی هم بشرط لا از حمل است که این را در قضایای حملیه می‌شود این حرف را زد، اما در اکرم العالم ما می‌توانیم بگوییم عالم به معنای علم است.

اگر اکرم العالم، عالم به معنای علم باشد، معنایش این است که اکرم العلم، علم که قابل اکرام نیست، پس لا محاله باید در مفهوم مشتق یک ذاتی اشراب شده باشد. منتهی مرحوم محقق اصفهانی فرمودند این ذاتی که در مفهوم مشتق اشراب شده است، یک ذات مبهم من جمیع الجهات است. گاهی اوقات یک ذات ابهامش از هر جهت مبهم است الا از یک جهت، از جهت قیام مبدأ به او؛ مثلا در ابیض می‌گوییم ذات متصف به بیاض اما این ذات مبهم است، از هر جهتی مثلا زمان و مکان و هر خصوصیتی ابهام دارد و یک چیز مبهمی است، الا از حیث قیام مبدأ به او که بعضی‌ها وقتی ابهام را می‌خواهند معنا کنند در این ذاتی که در مفهوم مشتق وجود دارد تا همین حد می‌آیند، مرحوم اصفهانی فرموده است این ذات حتی از این جهت هم ابهام دارد. چرا؟ چون ما یک قضایایی داریم مثل البیاض ابیض، در البیاض ابیض آنجا نمی‌توانیم بگوییم از حیث قیام مبدأ به ذات ابهام ندارد، آنجا هم حتی از این حیث هم از جهت خود مبدأ هم در آن ابهام وجود دارد، البیاض ابیض. یک وقت می‌گوییم الجسم ابیض که اینجا ذات که عبارت از آن جسم باشد از نظر اینکه این بیاض قائم به این جسم است، نه قائم به شیء دیگر، ابهام ندارد.

اما در البیاض ابیض این را هم نمی‌توانیم بگوییم، چه ذاتی متصف به بیاض است؟ خود بیاض، بیاض غیر از مبدأ چیزی نیست در اینجا، لذا ایشان تعبیر می‌کند که می‌گوییم مشتق یک مفهوم مرکب است، مرکب است از ذات به علاوه مبدأ، دو این ذاتی که در مفهوم و مدلول مشتق اخذ شده است، این مبهم است من جمیع الجهات، حالا که اینطور است، لذا در اینجا نمی‌گوییم که این ذات قابل انطباق بر یک شیء معین، این چنین نیست که دلالت بر یک شیء معین بکند، از هر جهتی ابهام دارد که خود این ابهام بسیاری از اشکالاتی که در کلمات مرحوم محقق نائینی بود و در استدالات ایشان بر بساطت بود، آن اشکالات را برطرف می‌کند، کما اینکه قبلا یک مقدارش را اشاره کردیم. این خلاصه‌ی فرمایش مرحوم محقق اصفهانی است و از ایشان مرحوم

آقای خوئی در کتاب محاضرات تبعیت کردند و همین نظریه را اختیار کردند.

این بیان ایشان و این استدلالاتی که ایشان دارند به نظر ما قابل مناقشه نیست، این استدلالاتی که برای مرکب بودن مفهوم مشتق، ایشان اقامه کردند این چهار دلیل، دلیل تام است و باید روی این بیان ما قائل شویم به این که مشتق یک مفهوم مرکبی دارد.

کلام امام خمینی

اما امام (رضوان الله تعالی علیه) یک بیانی را دارند در این بحث که ما در کلمات دیگران این بیان را ندیدیم. گویا ایشان محصل فرمایششان این است که ما بساطت و ترکیب، حالا خواستید مراجعه کنید، کلام مرحوم محقق اصفهانی در نهاییه الدرایه جلد اول صفحه 219.

این کلامی را که می‌خواهیم از امام بیان بکنیم البته با توضیحی که خودمان می‌خواهیم بیان کنیم و در فرمایش ایشان نیامده در مناهج الوصول، جلد اول صفحه 221؛ که وقتی این بیان مطرح شود برای خود شما هم این بحث بساطت و ترکیب به خوبی روشن می‌شود و خودتان هم می‌توانید اظهار نظر کنید.

امام گویا می‌خواهند بفرمایند که ما سه جور بساطت و ترکیب داریم یک بساطت و ترکیب به لحاظ تصور داریم، همین که مرحوم اصفهانی از او تعبیر کردند به بساطت لحاظی، دوم، یک بساطت و ترکیب به لحاظ انحلال عقلی داریم، یعنی یک شیء عقلاً قابل انحلال به دو معنا باشد، به آن می‌گوییم مرکب و اگر قابل انحلال نباشد به آن می‌گوییم بسیط.

اما امام می‌فرمایند ما یک بساطت و ترکیب داریم که اصلاً آن که محور بحث در باب این نزاع معروف است همین قسم سوم است؛ که گویا اصلاً این قسم سوم مغفول عنه در کلمات جمیع علماء قرار گرفته است و آن بساطت از حیث دلالت و دال و مدلولیت است نه بساطت به لحاظ تصور. نه بساطت به لحاظ انحلال و عدم انحلال عقلی، ما در اینجا وقتی می‌خواهیم بگوییم آیا مشتق یک مفهوم بسیط است، بسیط یعنی دالاً و دلالتاً و مدلولاً یک چیز است. مرکب یعنی دالا و دلالتاً و مدلولاً دو تاست و بیش از یکی است.

اگر ما این را محور قرار دادیم حالا بحث کنیم که آیا عالم دالٌ واحدٌ یا نه واقعاً جای دو تا دال است، این محل نزاع است و این فرمایش امام با توجه به آن شروع این نزاع در بین اهل منطق بسیار فرمایش متینی است. شروع نزاع را اهل منطق گفتند فکر یعنی ترتیب امور معلومه برای رسیدن به یک امر مجهول، بعد گفتند که امور جمع است و جمع منطقی باید دو تا باشد در حالی که ما در بعضی از تعاریف با یک چیز تعریف می‌کنیم که الإنسان ناطقٌ، الإنسان حیوانٌ، الإنسان متعجبٌ.

این سبب شد که بعضیها مثل شارح مطالع بگویند که الإنسان ناطقٌ، ناطق را که گفته که ناطق امر واحد است، ناطقٌ دو تا است چون ناطق مشتق از ذات به علاوه‌ی مبدأ است، پس معلوم می‌شود اصل نزاع که شروع شده در این بحث برای این بوده که ببینیم آیا ناطقٌ دال واحد است یا دال متعدد است، آیا ناطقٌ مدلولش هم واحد است یا متعدد، آیا دو تا دلالت است یا یک دلالت واحد است.

ایشان می‌فرمایند اگر ما به ارتکاز عرفی و عقلایی مراجعه کنیم عالم دال واحد است، عالم جای دو تا دال ننشسته است، عالم دال واحد است، دلالتش هم دلالت واحد است و مدلولش هم واحد است، عالم یعنی چه؟ عالم یعنی آن معنوی مبهم متصف به یک عنوان، تعبیری که دارد این است که معنوی مبهم متصف به یک عنوان.

عالم یعنی آن ذات معنوی به عنوان علم، این یک دال است یک مدلول است و آن هم معنوی است دو تامدلول هم نیست، دو تا

دال دو تا مدلول دو تا دلالت ندارد؛ و می‌فرمایند پس نتیجه این می‌شود فرمایشی که امام دارند به نظر ما مشتق از حیث دلالت و دال و مدلول بسیط. بلکه از حیث انحلال قابلیت انحلال دارد.

فرمودند مؤید این مطلب که ما نمی‌توانیم بگوییم مشتق دو تا دال است این است، اگر ما گفتیم ابیض دو تا دال است یعنی شیء له البیاض، باید بین کلمه‌ی ابیض و شیء له البیاض در عرف فرقی نباشد در حالی که به هر ادیبی به هر اهل لسانی به هر کسی ما مراجعه کنیم می‌گوید بین ابیض و شیء له البیاض فرق وجود دارد پس معلوم می‌شود ابیض مثل شیء له البیاض که چند تا دال است و چند تا مدلول و دلالت، ابیض جای او ننشسته است.

این کشف از این می‌کند که ابیض دارای یک معنای واحد است. این خلاصه‌ی فرمایشی است که امام دارند البته خیلی هم توضیح دادند هم در تقریراتشان است و هم در فرمایشات خود ایشان است. به نظر من با همین بیان امام تمام این حرفها جمع می‌شود. فرمایش شارح مطالع و سید شریف و اشکالات صاحب فصول و سید شریف، جواب آخوند از صاحب فصول، جواب آخوند از سید شریف، اینها حرفهای زائد و انحرافی از اصل بحث است، از اول مشخص نکرده‌اند که مراد از بساطت و ترکیب چیست، صرف اینکه این همه بحث در این قضیه وارد شده است همین نکته است. روشن نکرده‌اند که مراد از بساطت و ترکیب چیست، اگر این عنوان را در اول بحث روشن می‌کردند که ما سه تا بساطت و ترکیب داریم، بساطت لحاظی، بساطت حقیقی و بساطت دلالتی اسمش را بگذاریم، به نظر می‌رسد هیچ کس در آن نزاع نمی‌کرد.

وقتی آدم یک مقداری دقت کند، بسیاری از این نزاعها می‌شود لفظی، یک کسی یک اصولی بساطت از حیث تصور را اثبات می‌کند مثل مرحوم آخوند خراسانی و یکی بساطت از حیث دلالت را اثبات می‌کند مثل امام و یکی هم ترکیب از حیث انحلال عقلی را اثبات می‌کند که اینها با هم قابل جمع است، ممکن است بگوییم یک لفظی بسیط لحاظاً، مرکب انحلالاً، بسیط دالاً و دلالتاً اینها قابل جمع هستند و جمع بین اینها هیچ مانعی ندارد.

خلاصه بحث

پس خلاصه‌ی آن چه که ما به نتیجه رسیدیم در این بحث این است که آن چه که محور بحث است متأسفانه در کلمات فراموش شده است با توجه به آن ریشه‌ی نزاع، نزاع در این بوده که مشتق جای دو تا امر دو تا دال و یا جای یک دال، این روشن است که مشتق جای یک دال بیشتر نیست، منتهی این یک دالی است که عقلاً قابل انحلال است به یک مبنای مبهم، یک ذات مبهم متصف به مبدأ است. این انحلالش را هم هیچ کسی انکار نمی‌کند، هیچ کسی نمی‌گوید که مشتق قابل انحلال نیست، نمی‌شود بگوییم عالم با علم هیچ فرقی ندارد این هم قابلیت انحلال عقلی ندارد، بنابراین خلاصه‌ی مطلب این می‌شود که مشتق از حیث دلالت بسیط است از حیث انحلال عقلی مرکب است و جمع بین این دو تا هیچ مانعی ندارد این خلاصه‌ی آن چه که در تنبیه اول می‌توان گفت.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ